

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

بهرام رحمانی
۲۷ مارچ ۲۰۱۴

اگر مارکس زنده بود باز هم می گفت: «مذهب افیون توده هاست!» (بخش سوم)

گروه ها و حکومت های اسلامی در جامعه معاصر ذاتاً و ماهیتاً ضد فرهنگ جهان شمول و سکولار و چپ و معتقد به «تمدن اسلامی» هستند. چنین تفکر نادرستی برآمده از تاریخ اسلام است. به این معنا که تاریخ اسلام، تاریخ جهل و خرافات، جنگ و خونریزی و تروریسم است. اسلام، از بدو ظهور خود تاکنون، با هرگونه پیشرفت و آگاهی و تمدن انسانی مخالفت دارد. بنابراین، نه تنها اسلام با خودش هیچ تمدنی را به بار نیاورده، بلکه به عکس هرگونه تمدن و مدرنیسم را نیست و نابود کرده و در هر جامعه ای نفوذ کرده، عقب ماندگی و خرافات و مردسالاری را تقویت کرده است.

در غرب نیز زمانی که پاپ خواهان اتحاد جوامع اروپائی تحت پرچم «مسیحیت» شد، جنگ های صلیبی به نام خدا را راه انداختند و این جوامع را به خاک و خون کشیدند. تجربه مسیحیت نشان می دهد که تا قرن چهارم میلادی، یعنی تا زمانی که که پاپ مسیحیت را به عنوان دین رسمی اعلام نمود، مسیحیت دینی کاملاً سیاسی بوده است. نگاه مختصری به اسلام و ظهور جنبش های خواهان احیای مذهبی در جوامع مختلف، به سادگی نشانگر یک نکته است، یعنی اسلام سیاسی به عنوان یک پدیده معاصر در ارتباط با ظهور گرایشات رادیکال مسیحی، یهودی و هندو و دین اسلام مورد بررسی قرار گیرند.

مدت کوتاهی پس از درگذشت محمد، جدالی بر سر جانشینان او (خلیفه ها) به وجود آمد. خلیفه چهارم، علی مؤسس جریان تشیع بودند و معاویه از سلسله بنی امیه جریان تسنن را بنا گذاشت. می توان اظهار نمود که مبارزه بر سر قدرت سیاسی نخستین انشعاب مذهبی میان شیعه و سنی را موجب شد.

یک قرن پس از درگذشت محمد، ارتش های مسلمانان همسایگان خود را شکست دادند و موفق به ایجاد امپراتوری قدرتمند شدند. در این زمان تفکیک دوفاکتوی میان قدرت سیاسی و مذهبی پذیرفته شد. با این وجود، دوران محمد و خلیفه ها که دارای اقتدار مذهبی نیز بودند، پس از گذشت مدتی پادشاهان و یا سلطان و امیران جدای از نهاد مذهب عهده دار قدرت سیاسی بودند.

خلیفه عباسی رهبر «مسلمین» در دوره اولیه خلافت اسلامی، رهبری بی اختیار و بی قدرت بود. این مردان جنگی ترک تبار بودند که از قرن نهم تا سیزدهم میلادی قدرت سیاسی را در اختیار گرفتند. علمای اسلام نیز نقش اعطای مشروعیت مذهبی به قدرت سیاسی خلفاء را برعهده داشتند.

حرکت به سوی سکولاریزاسیون و مدرنیزاسیون در امپراتوری های مختلف مسلمان با گسترش سرمایه داری در این جوامع و مداخلات استعمارگران آغاز شد. در واقع، تنها در دوره توسعه سرمایه داری بود که جوامع اسلامی در نهایت از ایفای نقش اصلی در سازماندهی اجتماعی باز ماندند. در واکنش بعد از دست رفتن قلمروهای اسلامی عثمانی، مصریان و ایرانیان به دست استعمارگران اروپائی، زمامداران جوامع اسلامی به فکر اجرای برنامه های مدرنیزاسیون، اصلاحات سرمایه دارانه و حرکت به سوی غربی شدن افتادند. با این حال، در عوض تلاش در جهت ایجاد دگرگونی و توسعه اقتصادی و سیاسی رهبران مستبد جوامع مسلمان در جهت توسعه قدرت نظامی خود گام برداشتند. با این حال با الهام گرفتن از غرب مجموعه ای از اصلاحات نظامی، اداری، آموزشی، اقتصادی، حقوقی و اجتماعی در این جوامع ایجاد شدند که به مرور زمان باعث تضعیف جایگاه اسلام به عنوان مبنای امور در جوامع مسلمان و حرکت به سوی سکولاریزاسیون شد.

هم چنین بازگشت تحصیل کردگان عضو طبقه متوسط جوامع مسلمان در کشورهای غربی به آن جوامع و کسب مناصب مهم آموزشی، اداری و قضائی توسط آنان باعث تضعیف نقش علماء شد. تنها در چنین بستری است که می توانیم طرح ایده «بازگشت به اسلام» و ظهور جنبش های معتقد به احیای مذهبی در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی را درک نماییم.

نخستین تلاش در جهت مدرنیزاسیون از بالا، از دوره سلطنت سلسله های پادشاهی در ترکیه، مصر و ایران به منظور یافتن مسیری در جهت توسعه قدرت نظامی شان با الگو برداری از مدل غربی و با هدف غلبه بر قدرت های استعماری و دفاع از قلمروهای «اسلامی» آغاز شد. برای مثال، محمد علی پادشاه البانی تبار مصر، در نیمه نخست قرن نوزدهم میلادی در جهت صنعتی نمودن و توسعه نظامی مصر گام برداشت. همان گونه که دو تاریخدان برجسته جی. آر گلد اسمیت و لارنس دیویدسون اظهار نموده اند «محمد علی نخستین رهبر غیر غربی بود که لزوم انقلاب صنعتی را درک کرد. وی این نکته را دریافت که برای داشتن ارتشی قوی و مدرن نیاز ضروری به وجود کارخانه های نساجی برای دوخت یونیفرم نظامی و کارخانه های کشتی سازی و اسلحه سازی برای ساخت کشتی های نظامی و سلاح وجود دارد.» بنابراین، چنین ایده ای بود که سبب بازسازی و مدرنیزاسیون جامعه مصر شد. عثمانی ها در ترکیه نیز، مجموعه اصلاحاتی را اجراء نمودند که از جمله آن ها می توان به ساخت مدارس جدید، جاده ها و برقراری نظامی به منظور اخذ مالیات و برقراری نظام مالی مدرنی اشاره نمود.

ایران نیز تحت زمامداری سلسله قاجاریه در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی در جهت اصلاحات گام برداشت اما نسبت به مصری ها و عثمانی ها در ترکیه توفیق کمتری در اجرای آن داشت. در هر سه مورد، حرکت در جهت ایجاد دولتی مدرن صورت گرفت.

یکی از نتایج اصلاحات مدرن اولیه، ایجاد طبقه جدیدی از مردم بود: طبقه متوسط سکولار. تأسیس مدارس به سبک اروپائی باعث ظهور نخبگان روشنفکر جدیدی شد که دارای تمایلات مدرن و غرب گرا بودند. طبقه متوسط با افکار سکولار مناصب مهمی را در بخش های اجرائی و قضائی کسب نمود. این مناصب تا پیش از آن در اختیار علماء بودند. طبقه متوسط سکولار در کشورهای مختلف آغازگر جنگ های آزادیبخش ملی بوده اند.

این نبردهای آزادیبخش، با وجود استقبال عمومی مردم از آن ها، به جز کشور ترکیه در سایر جوامع «مسلمان» با موفقیت کمی مواجه شد. در این مورد شاید ترکیه یک استثناء باشد. در سال ۱۹۲۳، ترکیه بنیان گذار نخستین نظام جمهوری به رهبری «مصطفی کمال، معروف به آتاتورک» در خاورمیانه بود. آتاتورک پس از تأسیس جمهوری، مجموعه اصلاحاتی را عملی نمود که جدائی حوزه های مذهبی و سیاسی از یک دیگر را شامل می شد. جدال اصلی آتاتورک با نظم کهن، مبتنی بر مخالفت وی با قوانین و مناسک شرعی بود. او، برای یک پارچه ساختن حکومت

اقتدارگرایانه خود، پیوستگی طبقه کهن و ارتباط آن با اسلام و امکان به قدرت رسیدن آن‌ها را در هم شکست. در سال ۱۹۲۴، وی نظام خلیفه‌گری را ملغی اعلام نمود و دستور تعطیلی مکاتب و مدارس دینی را صادر کرد. هم‌چنین قانون مدنی منطبق با معیارهای قانون اساسی سویس را جایگزین قانون شریعت اسلامی ساخت. در نهایت به‌طور کلی ارجاع به اسلام و جایگاه مذهبی را از قانون اساسی ترکیه حذف نمود. بدین ترتیب، آتاتورک گرایش سکولاریستی را در جامعه ترکیه نهادینه کرد در حالی که در ایران، رضا شاه خواست راه آتاتورک را در سکولاریزه کردن جامعه طی کند بدون این که دستگاه روحانیت را تضعیف کند به زور پولیس چادر از سر زنان برکشید و جامعه را بیش از پیش به سوی گرایش‌های مذهبی سوق داد.

چنین روندی تا پس از جنگ جهانی دوم در سایر کشورهای «مسلمان» روی نداد. پس از آن، در برخی دوره‌های کوتاه مدت تاریخی احزاب «ملی‌گرا» در کشورهای «مسلمان» به قدرت رسیدند اما نه تنها در اجرای اصلاحات اساسی و بهبود شرایط زندگی مردم که در رهاسازی کشورهایشان از یوغ استعمار خارجی نیز ناکام ماندند و اکثراً با امضای توافق‌نامه‌هایی در قدرت با استعمارگران شریک شدند.

در واکنش به مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون جوامع «مسلمان» در اثر نقش استعمار، گروهی از اسلام‌گرایان به سوی رادیکالیسم مبتنی بر برداشت خاص خود از قرآن و زندگی محمد و جانشینان او روی آوردند. اینان خواهان بازگشت به جامعه‌ای هم‌چون جامعه صدر اسلام و در جست‌وجوی یافتن راه حلی اسلامی و مدلی از اصلاحات اسلامی بودند. این اسلام‌یون رادیکال، هم‌زمان با اقدامات استعمارگرایانه و امپریالیستی قدرت‌های اروپایی در افریقا، آسیا و خاورمیانه، این مداخلات و تجاوزات را تهدیدی اساسی علیه هویت سیاسی و مذهبی مسلمان تلقی می‌نمودند.

در واقع رهبران حرکت‌های احیای مذهبی از اعضای مذهبی طبقه متوسط جدید بودند که خواهان اعمال نظارت علماء بر حاکمان و قوانین اجراء شده در قالب حق تفسیر علماء از آیات قرآنی و سنت نبوی بودند که اجتهاد نامیده می‌شود.

از رهبران اصلی جنبش احیای اسلامی می‌توان از سید جمال الدین افغان (اسدآبادی)، محمد عبده و رشید رضا نام برد. این‌ها، شالوده‌های فکری «مکتب سلفیه» را بنا نهادند. سلفی‌گرایان، خواهان بازگشت به سنت‌های اصلی جامعه دینی دوران محمد (سلف) بودند. با این حال، حتی در اندیشه سلفیه نیز سخن کمی در مورد نقش دولت در اجرای شریعت اسلامی به میان آمده است. به‌طور کلی در نوشته‌های آن‌ها، سرزنش‌چندانی از حکام جوامع مسلمان به عمل نیامده است و در نتیجه آنان خواهان سرنگونی این حکام آن‌گونه که بعدها در اندیشه سلفی‌گری مطرح شده است، نبودند.

با الهام از اندیشه‌های رشید رضا، حسن‌البناء جمعیت اخوان المسلمین را در مصر در سال ۱۹۲۸ تأسیس نمود. به دنبال آن مولانا مودودی نظریات اسلامی خود را در قالب رساله‌ها و کتب مختلف در شبه جزیره هند منتشر نمود. مودودی تأثیر پذیر از افکار‌البناء بود و در سال ۱۹۴۱ گروه جماعت اسلامی پاکستان را تأسیس نمود. هر دو جمعیت، در مبارزات رهائی کشور‌هایشان شرکت داشتند اما مخالف «ملی‌گرائی سکولار» بودند. مودودی، خواهان تأسیس دولتی اسلامی و مبتنی بر شریعت اسلام در سرتاسر شبه جزیره هند بود. هم‌چنین اخوان المسلمین مصر نیز خواسته‌های ملی‌گرایان مصری مبنی بر پایان بخشیدن به استعمار بریتانیا و تأسیس دولتی مدرن و مبتنی بر قانون اساسی را رد می‌کردند. اخوان المسلمین، با سر دادن شعار «قرآن قانون ماست»، خواهان برقراری حکومتی مبتنی بر شریعت اسلامی شد. پس از تأسیس جمعیت اخوان المسلمین در مصر، شاخه‌های دیگری از این جمعیت در کشورهای چون لبنان، اردن، فلسطین و سودان تأسیس شدند.

تمامی گروه‌ها و جنبش‌های احیاءگر مذهبی مورد بحث بالا، در قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم میلادی بازیگرانی ضعیف در عرصه سیاسی بودند و گرایش غالب در این دوران در کشورهای افریقائی و خاورمیانه حرکت به سوی مدرنیزاسیون و سکولاریسم و گرایشات چپ بود. در نتیجه سید جمال الدین افغان (اسد آبادی) «پدر اندیشه اسلام گرایی» در ایجاد یک اتحاد پان اسلامیستی ناکام ماند. در مقابل در آن دوره، ملی گرایان سکولار در هند و مصر از حمایت بخش وسیعی از مردم برخوردار بودند و جریانات اسلامی در حاشیه قرار گرفته بودند.

سه شنبه پنجم فروردین ۱۳۹۳ - بیست و چهارم مارچ ۲۰۱۴

ادامه دارد.